

کفر در وقت امری مذموم و واجب است زوال عقل خداوند آن تواند بود بکلمات اسلام
 که مطلوب و مرغوب است بهر نوع اثبات آن و هبیب بود و نزد شافعی بوده روایتی نزد ابوحنیفه
 کفر سکران کفر است و الا من من الله تعالی کفر و ایمین بودن از عذاب خدا کفر است نه کفر
 و الا من مکره الله الا اللقمر الخاسرون که در لغت پوشیدن و فریب دادن بود که خدا
 آنست که بنده را در حصیت گزارد و ابواب نعمت و رحمت بر روی وی بکشاید تا مشغول شود
 خافل گردد و ناگاه او را بگیرد و آنجا که گمان ندارد و بلاک سازد و الیاس من الله تعالی
 کفر و ناامیدی از رحمت خدا کفر است لقوله تعالی و لا یفأس من کفره الا اللقمر
 الخاسرون مسلمان هر چند گناه کند و بر او عصیت رود از رحمت آگیش نا امید نباید بود
 که تو بپوشد و اگر توبه نکند شاید که بفضل و کرم خود از گناهای او درگذرد و تصدیق الیاس
 بما یحیره عن الغیب کفر و راستگو گفتن و دانستن کابین و چیزی که از غیب خبر میدهد
 کفر است لقوله صلی الله علیه و آله و سلم من اتقنا فقد بقه بما یقول فقد
 کفر بما انزل علی محمد اخبر وجه الحاکم و صحیح عن ابن مسعود و مروی احمدی
 اصحاب السنن الاربعه عن ابی هریره مرفی عامن اتقنا فقد بقه بما
 یقول فقد برئ مما انزل علی محمد و کابین کسی است که خبر از کوان در زمان آینده میدهد
 و دعوی معرفت اسرار و مطلق علم غیب می کند و کابینان در عیب بسیار بودند که دعوی علوم
 غیب می کردند و جن و شیاطین چیزها با ایشان میرسانیدند و بعضی دعوی استراک امور غیب
 ثاقب خود می نمودند و منجم که ادعای علم بحوادث آئینده دارد در حکم کابین و مثل باد است و علم غیب
 امریست که خدای وحده لا شریک له بدان متفرد است بنده را راهی بسوی آن نیست مگر با علم
 یا الهام بطریق مجرب و یا کرامت یا ارشاد و استدلال با بارات لقوله تعالی لا یعلم الغیب الا الله
 و قوله الا لمن اراد ان یتسول فی آیات و احادیث صحیح و در نفی علم غیب از غیر خدا پیغمبر
 باشد یا اولی یا غیر او بسیار و همیشه آمده و تمام قرآن و کتب سنت بدان مملو و شجون است و دعوی

نجیب دانی سیکے از اعظم اسباب شرک و کفر مشرکان و کافران است و خلقی عظیم باین عقاید
 فاسد در حق او لیا و صلحا و انبیاء از اولیة اسلام خارج گشته بهادیه ضلالت افتاد و اصل
 این مرض از شیعه مشتبه است که اثبات علم ماکان و مایکون برای اینه خود می کنند و اهل
 می فرمایند که خاتم الانبیاء هم علم غیب ندارد تا بدگیری چه رسد قال تعالی وَ لَنْ نُنْفِکَ عَنْکَ
 الْغِیْبَ لَا سَتَکُنَّ لَکَ مِنَ الْخَبْرِ وَ مَا یَسْتَنی الْخَبْرُ وَ حَیْزُکَ اِیَّکَ رَا اِزْ پِیْرَانِ فَرَشْتگان
 علم غیب ثابت کردن و ایشان را در صفات و اشیاء او تعالی شریک ساختن کفر صریح و
 شرک صحیح است نعوذ بالله من جمیع ما کله الله و المعدن مریدس بشیء و معدوم
 چیزی نیست مراد بشیء اگر ثابت و تحقق است چنانکه محققین گویند که شیئیست صادق وجود
 ثبوت است و مراد بعد مراد ثبوت نفی است پس درین حکم ضروری که هیچ کسکی منازع نیست مگر
 معتزله که قائل اند بآنکه معدوم ممکن ثابت است در خارج و اگر مراد آنست که معدوم راستی
 نمی نماند پس این بحث لغویت مبنی بر تفسیر شیئی بآنکه وی موجود یا معدوم است یا پیراست
 که صحیح دانسته شدن و خبر دادن از وی است و مرجع درین باب نقل و تیح موارد احتمال
 و فی دعاء الاحیاء للاصوات و صدقاتهم عنهم نفع لھم و در دعای زندگان مریدگان
 و صدقہ دادن بر نیست ثواب ایشان نفع و سود و فائده است مرمرده بار و احادیث و آثار
 درین باب بسیار آمده و نماز جنازه نیز ازین باب است در حدیث آمده بر جنازه که صدق
 ای مسلمانان نماز گذارند و شفاعت طلبند البتہ مغفور است مادر سعد بن عباده بر روی حضرت ا
 گفت افضل صدقات درین باب چه باشد فرمود اب و ادن آشنگان را بهترین صدقات
 سعد چایی کند و گفت هدا لامر سعد و در حدیث دیگر آمده الد دعاء یرد البلاء و الصدقۃ
 تطفی غضب الرب اسخ جه ابو الشیخ و ابن حبان من حدیث ابی هریرة بهذا اللفظ
 و اسخ جه الحاکم من حدیث ثوبان باللفظ الد دعاء یرد القضاء یعنی دعا رو بلا می کند
 و صدقہ آتش ختم الهی را سردی سازد و این عام است احوال و اسوات را در دنیا و آخرت

و در حدیث آمده عالم و مسلم چون بر قرین بگذرند چهل روز عذاب از مقبره آن قرین برگیرند این
 فصل علم و تعلم و تعلیم و عالم ظاهر شود و معتزل درین جایز راه خلاصت سپرده اند و گفته اند قضایات
 نمی پذیرد و هر نفس کسب خود و هر یون است و آدمی بعمل خود سزا یا بستانند عمل غیر خود و اما
 مذکور در دست برایشان و الله یحب الدعوات و یقضی الحاجات و اولیٰ فی پذیرند
 دعاها و بر آنند حاجت است لقوله تعالیٰ **أَدْعُوا إِلَىٰ مَا نَسَبَ اللَّهُ الْكُفْرَانَ الَّذِي یُنسَبُ لِمَنْ یَدْعُو**
عَمَّنْ عِبَادَتِي سَعِدَ سُلُوكٌ بِحَقِّكَ و در حدیث است **یستجاب الدعاء للعبد**
ماله مدح یا ثمر او قطیعه را حمد و مال را مستعمل را و الا ما امر احمدی و الحاکم من حدیث
ابی سعید الخدری قال الحافظ قوله مال المرء یستجلی قطعه من حدیث آخر لفظه
یستجاب لاحدكم مال المرء یجعل اخرجه الشیخان من حدیث ابی هریره و قوله صلی
علیه و آله و سلم ان ربکم حی کریم یتیمی من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یرحمها
صفر اخرجه ابوداود و الترمذی و حسنه و ابن ماجه من حدیث سلیمان
و عمه درین باب صدق نیت و خلوص طویمت و حضور قلب است این چنین دعا البتہ استجاب
باشد و روینیا و در آخرت و حدیث آمده **ادعوا علی الله و انتم موثقون بالاجابة و اعلوا**
ان الله لا یتجیب الدعاء من قلب فافل لا یخرجه الترمذی و الحاکم من حدیث
ابی هریره در دعای کافر استجاب نیست قال تعالیٰ **قَمَاءُ الْكَافِرِینَ اِلَّا فِی ضَلَالٍ**
مگر در امور دنیوی و دعای مظلوم استجاب است اگر چه کافر بود و اخرجه احمد عن انس مرفوعا
ست بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن اجابت از در حق هر استقبالی است آید
و الا یسان بین النعمان و الرجاء و ایمان در میان خوف و رجاست گویند امید و اوست
چنان باید که اگر بشنود که یک کس در بیست خواهد رفت امید دارد که آنکس من باشم و خوف بحدی
باید که اگر بداند که جز یک تن بدو رخ نرود بترسد که آن یک تن من باشم و در حالت حیات غلبه خوف
باید در وقت رحلت رجاییش آید علامت سعادت این است قال تعالیٰ **لَا تَحْسَبَنَّ أَنَّ اللَّهَ**

شدید العِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ سَلْفٌ وَتَسْتَجِيبُ لِكُلِّ دَعْوَةٍ بِرَأْسِهَا
 واما دیش صبح و درین باب بسیار توان یافت کتاب الترضیب والترهیب مندری کفیل مثل
 این مسائل است و ما اخبر به النبی صلی الله علیه وسلم من انشأ الساعة من
 خروج الدجال و دابة الارض و یاجوج و ماجوج و نزول عیسی علیه السلام
 من السماء و طلوع الشمس من مغربها فیه حقا و آنچه خبر داده است بدان آنحضرت
 از علامات قیامت مثل آمدن و جلال و دابة الارض و یاجوج و ماجوج و فرود آمدن عیسی
 از آسمان بر زمین و در شیدان آفتاب از جانب مغرب پس همه این چیزها حق است و همچنین
 نفع صور خسف و در شرقی و مغرب و در جزیره عرب و خروج تار از دندان و جبران
 از احوال آخرت انا ابتدای قیام قیامت تا دخول جنت همه حق است بلکه هر چیزی که وی داده است
 در شریعتی که نهاده حق است و اما دیش صحیح در بیان این اشراط بسیار آمده و کفای صبیح و کیفیات
 آن را کتب کفایه و سایر کتب تاریخ و جنت سید محمد بر دخی مدنی رح کتابی نوشته موسوم باشد
 فی اشراط الساعه و محرر سطور اقرب الساعه نام کتابی در فارسی قلمی ساخته و رساله قیامت نامند
 سولوی رفیع الدین دهلوی رح مشهور است با آنها رجوع باید کرد و المجهد قد یحفظی و قد یصیب و
 مجتهد و عقلیات و شریعیات اصلیه و فرعیه گاهی خطای کند و گاهی بصواب میرسد و بعض
 اشاعره و معتزله گویند هر مجتهد در مسائل شرعیه فرعیه که در آن فصل قاطع نیست بصیب است
 و این اختلاف مبنی بر اختلاف ایشان است در آنکه او تعالی را در هر حادثه حکمی معین است یا حکم
 در مسائل اجتماعیه همان است که رای مجتهد بدان مؤدی گشته و مختار است که حکم معین است
 و بران دلیل ظنی است اگر مجتهد آنرا یافته بصیب است و اگر نیافته مخطی است و مکلف نیست مجتهد
 باصابت زیرا که مجتهد فایده فایده و منفی است و لهذا مخطی معذور بلکه ماجور باشد و برینند باب
 خلاقی نیست در آنکه مخطی آثم نیست خلاف دانست که خطای او در ارتکاب است یا انتهای نظر
 بدلیل و حکم هر دو در بیان رفته اند بعضی مشایخ و همین است مختارانی منصور و دلیل بر مخطی بودن مجتهد

قول او تعلق مست ففقیهناها سلیکان و اینها معلوم شد که اگر هر یکی از هر دو اجتهاد صواب
 می بود تخصیص سلیمان بکار وجهی نداشت و حادثیست و آثار فایده بر ترویج اجتهاد میان خطا و
 صواب متواتر المعنی است در صحیحین است از حدیث ابن عمر و ان الحاکم اذا اجتهد
 فأصاب فله اجران و ان اجتهد و اخطأ فله اجر و تخطیة ببعض صوابه بر بعضی را در
 اجتهاد ریاست بحد شهرت رسیده و نزد حنا باطل و عصر از جهت جائز نیست و جرم الاستاذ
 ابو اسحق الزبیری این دو تئین العید گفته مختار را نیز زمین است اتمی و مؤید او است قوله صلوات
 علیه و آله و سلم لا تزال طائفة من امتی ظاهرون علی الحق لا یخذلهم من
 حالهم حی یاف امر الله و الا الذم مذی و درین باب رساله ارشاد و التقاد الی التبت
 لایید محمد بن اسمعیل الایمری کافل تفصیل است و محرر سطور در رساله حصول الماسول من علم الامم
 و رساله جنبه بالاسواق است بالنته درین مسئله کلام لطیف کرده بر آن رجوع باید کرد و تعلیه در
 مسائل شرعیة فرعیة نزد بعضی جائز است و نزد جمعی از اهل علم مطلقا جائز نیست قرانی گفته
 نزهت بالک من جمهور علما ایجاب اجتهاد و ابطال تقلید است و این صوم بران ادعای اجماع
 کرده و شوکانی در قول منفیه نصوص باید را بر وجه مجتهدین در شنبه از تقلید ذکر نموده و ارشاد انقول
 گفته منع از تقلید اگر اجماع نباشد نزهت جمهور است و مؤید او است حکایت اجماع بر عدم جواز
 تقلید اموات بر آنکه عمل مجتهد بر سالی خود نزد عدم دلیل خصصت است و غیر مجتهد بر آن عمل کردن
 جائز نیست باجماع و این هر دو اجماع تقلید را از بیخ غریبی کنند و آنکه گفته اند که بر مجتهد حرام است در
 بر عامی واجب و این قول اکثر اتباع ایدار بوده است پس مستبر و خلافت اقوال مجتهدین است
 ذآعاد سلیمین و قائل این قول مقلدین اند و اعتبار ایشان در خلافت نیست خصوصاً وقتیکه
 هر چه امام ایشان از تقلید نبی کرده باشد و باجماع بر تقلید را باجماعی گوید حتی نیاید و کائنات
 جواب باشد تا باجماع و جواب چه رسد و ما موافق استیم بر دشمنان بسوی آرای جلال بلکه امر است که
 در نظام متناسخ رجوع بسوی کتاب و سنت کنیم و تمام این بحث در کتاب اعلام المؤمنین و امثال

با حجت و چنانکه تعلید واجب نیست همچنان التزام نهیب معین و تعلید شخص با شخص
 واجب نیست نووی و ابن برهان همین را ترجیح داده اند و گفته اند که صحابه بر عامه در تعلید
 بعض ایشان مر بعض را در مسائل و بعض را در بعض مسائل دیگر انکار نمی کردند و همین است
 حق و این نیز گفته دلیل مقتضای التزام نهیب معین بعد از آنکه است از قبل ایشان ترجیح است
 آنست که این دلیل محتاج شدت است و در ذوق افتاد آری ایمان مقلد که باره دلیل نیست
 صحیح است اگر چه تبرک است لال فاسق باشد و باین قائل اند ابو حنیفه و مالک و ثوری و دیگران
 و شافعی و احمد و بعضی بران اجماع نقل کرده و آشوری و جمله معتزله گویند مؤمن نیست تا آنکه از
 زمره مقلدین بیرون نیاید و یا بعد از این چه عرف است که از آن برون بخیزد و دل می لرزد
 بلکه لرزه بر اندامش افتد و کیف که در آن جنایت بر جمهور این است مروج و تکلیف بالا اطلاق
 ایمان با همه صحابه را که بر وجه اجتهاد رسیده بودند برای آن محل کافی افتاد و آنحضرت صلی الله علیه و
 آله وسلم ایشان را تکلیف معرفت آن نداد و نه ایشان را از راه ایمان بر حسب تقصیر و بلیغ با اول
 بیرون کرد و قول بسبق هم مروج است اگر چه نهیب عامه نخواست است زیرا که ای حدیث سابق و
 لاحق ایشان اکتفا بر ایمان عملی کرده اند و قرون مشهوره با باخیر هم بران گذشته و لا تکفیر
 احد من اهل القبلة و کافر نمی گوئیم هیچ کی را از اهل قبله یعنی آنکه تا از جانب قبله مسلمانان
 می گذارند اگر چه از بعض کلمات ایشان کفر لازم آید ولیکن با هم که التزام آن نکنند یا زوم در غایت
 ظهور شود تکفیر نباید کرد و تا ممکن است توجیه و اصلاح حال ایشان باید نمود در حدیث آمد و هر که گوید
 کافر گوید اگر وی در نفس الامر کافر نبود قائل کافر گردد و حکم لعن نیز همین است و عدم تکفیر تا آنجا است
 که آنکه ضروریات نگردد و بیعت او بحد کفر رسیده در وقت و کما در زبیر و الا صحت از این قبل
 بودن کای نمی کشاید و رسل البشر افضل من رسل الملائكة و رسل الملائكة افضل
 من عامة البشر و عامة البشر افضل من عامة الملائكة خواهی بشکر انبیاء رسل امر
 فاضله انما از خواص ملائکه که بی غیران در سوالان ایشان باشند و رسل ملائکه فاضله انما از خواص بشر

که غیر انبیاء اند و عوام بشر بهتر نماز عوام فرشته‌گان و تفخیر رسل ملائکه بر عاصمه بشر جمع علیه است
 بلکه ضروری و تفخیر رسل بشر بر رسل ملائکه و عاصمه بشر بر عاصمه ملائکه بچند وجه است اول آنکه
 بو تعالی ملائکه را امر کرده بود آدم را این امر بر وجه تعظیم و تکریم بود بر لیل قول تعالی حکایتی عن الخیرین
 آری آیتک هذا الذی کرمت علی ق آتایخیر حکایتی من تأسیق حاکمته کرمت
 طین مقتضای حکمت امرانی است بسجود برای اعلیٰ نه بالعکس و چون فضیلت آدم ثابت شد است
 تمام انبیاء بشر است بسجود است عدم القائل بالفصل در این سخن خالی از غرابت نیست و البیس بر
 قول براج اجنات بودند از ملائکه و حکمت خدا را جز خدا کسی نداند که بیست گاه است اعلیٰ و البرکات
 اولیٰ همی کند و هم آنکه هر یک از اهل زبان ازین قول او تعالیٰ بقدر آدم را آیتها کلمات
 می فهمد که مقصود از آن تفخیر آدم بر ملائکه و بیان زیادت علم و تحقیق تعظیم و تکریم اوست
 سوم قول تعالیٰ ان الله اصطفى ادم قرآنی حاق الاله انما هیثم ق ال عمران علی العالین
 و ملائکه نیز عالم اند و تفخیر عاصمه بشر بر رسل ملائکه با جمیع انان مخصوص است پس باقی در باعدا
 آن معمول به باشد و مخفی نیست که این مسئله طبعی است گفتار دران بر اوله طغیه باید کرد و چهارم آنکه
 انسان با وجود عوائق و موانع شهرت و غصب و نسیج حاجات ضروری شایده از کتاب کمالات
 بتفصیل فضائل و کمالات علمی و عملی می پردازد و شک نیست که عبادت و کسب کمال با شغال
 و صورت اول در اخلاص است پس انسان افضل باشد از ملائکه و نزد تحقیق چیست مختلف است
 و زبان لغتی است یعنی در حیثیت صعوبت عبادت و شدت مجاهدت بشر افضل است و از حیثیت
 قرب بسجود و نورانیت ملائکه افضل اند و کمال و ترقی انسان در آنست که بقرب ملائکه رسد
 و بکرات اعلیٰ سخن گردد و باز اگر نظر بر جامعیت انسان و شهرت او برای اسما و صفات است و
 استخالات او تعالیٰ مراد کنند این جانب راجع آید و اگر مراد با فضیلت کثرت ثواب دار رسل است
 تمام باشد لیکن نه است و بجز از عوائق جهانی و کرد و رت هیولانی ناظر در جانب فضیلت ملائکه است
 و بعد گفته اند که دلائل متعارضانند مسئله طبعی است و همین را بیان را نیست و با وجود آن عقاود

باید کرد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم افضل مخلوقات است از جن و انس و ملائک و معجزات
 خدا بزرگ تویی قصه مختصر به و بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم محل کلام و بحث است و تفضیل انبیا
 بر ملائکه نه سبب جهو را بل سنت و جماعت است و نیز معتزله و فلاسفه و بعضی اشاعره ملائکه افضل از
 ایشانند و منقول با نام اعظم و ابو بکر با قلابی تو قف است و در حقیقت جعل باین کیفیت قانع در
 ایمان و کمال آن نیست در سبلی گفت اگر کسی را مدینه العزیزین سلسله بخاطر گذارد امید دارم که در قیامت
 از وی سؤال نکنند استی و بعضی گفته اند که سلسله تفضیل هر جا که است همین حکم دارد و مال بر
 اختلاف حیثیات و تقدیمات است و شاک معتزله و غیر هم بچند وجه است یکی آنکه ملائکه روح
 مجرد اند کامل و عقل و دور از شر و رو آفات مثل شهوت و غضب پاک از غلطات بیولی و صورت
 قوی بر افعال عجیبه عالم بگویند ماضیه و آتییه بدون غلط و لیکن بنا سه این وجه بر اصول
 فلاسفه است نه بر اصول اسلامیة دوم آنکه انبیا با آنکه افضل ایشانند تعلم و استفاده از ایشان
 می کنند بر لیل قوله تعالی *تَكْفُرُ لَكُمْ الْعُقَابُ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ* و قوله تعالی *تَذَلُّ بِهِ الرِّيحُ الْأَشْرَقُ* ○
 و شاک نیست که معلم فاضلتر باشد از متعلم و جوابش آنست که تعلیم در حقیقت از خداست و ملائکه
 مبلغ اند نه معلم سوم آنکه در کتاب و سنت تقدیم ذکر ایشان بر ذکر انبیا و مطر گذشته و این نیست
 مگر بجهت تقدم ایشان در شرف و رتبه و جواب آنست که این اطراف بجهت تقدم ایشان در وجود
 یا بجهت آنکه وجود ایشان اخفی است پس ایمان آوردن با ایشان اقوی است و تقدیم اولی
 مع ذلک متمسکی صریح و نفی صریح درین باب بدست هیچ یکی از فریقین موجود نیست بر وجهی که
 تلخ صدر کند و عطش قلب بر دین پس این درین مقام سکوت و توقف است چنانکه نه سبب حضرت آنست
 جنی را مدینه دیگر از مخلوقات بقائده است اینک عهد میثاق ثابت است بکتاب و سنت کتاب کریمه
قَدْ آخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ مَنِّي طَهِّرُوا بِلَدِّي فَأَكْفُرُوا و قوله تعالی *وَأَقْرَبُ إِلَيْهِمْ* است و سنت حدیث
 مروی در صحیح است که بطوله در مشکوٰۃ مذکور شده و معتزله آیت و حدیث هر دو را عمل بر سنه
 مجازی کرده اند و این تحریف قرآن و حدیث است و خلاف ظاهر و اصل نماز تراویح در رمضان

صحیحین است انی لا استغفر الله و اتوب الیه اکثر من سبعین مرة و چون رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم که همه گناهانش منقور شده هفتاد بار توبه هر روز کرده باشد بگیری چه رسد
 اگر چه عالم و حلی باشد و هرگز گوی گناه حضرت نمی کند وی گمراه و مخالفت کتاب و سنت و اجماع است
 بلکه شقال ذره را از خیر و شر حساب ستانند و قدر رحمت اهل ذنوب گردانند شرک است و اگر
 قدر رحمت می بود حق تعالی مکه بین رسل را مثل قوم نوح و عاد و ثمود و موتفکات فذاب نمی کرد
 و استقامت عقوبت از ذنب بر بی تعالی عقاب واجب نیست بلکه فضل دوست خلاف اللعنه آیه توبه
 از کبیر صحیح است با وجود اصل بر کبیر دیگر و توبه از کبیر منتهی از صفات نیست و توبه با صحیح بی شبهه
 مقبول خیر و دوست بکلم نص هو الذی یقبل التوبه عن عباده و یغفر عنهم
 الذنوب و قبول توبه صحیح را در مشیت الهی در آشتن جبل محض است بلکه بر قائل وی خون کفر و هر که
 می خواهد که نزد جمیع طوائف اسلام مسلم باشد بر وی توبه کردن از جمله گناهان خرد و بزرگ بسیار
 اندک واجب است خواه تعلق با اعمال ظاهره باشد یا باخلاق باطنه و باید که نفس خود را در احوال و
 افعال و احوال و اعمال از وقوع در ارتداد که مبطل اعمال و موجب سوء خاتمه رجال و خسران حال
 مال است نگاه دارد و اگر بتقدیر الهی کاری از وی صادر شود که موجب ردت و جهنم است باشد
 فی احوال ازان تائب شود و عزم با کفر بر عدم اعاده کند تا سعادت حاصل او آید این است عقابند
 حقه که خلاصه کتاب و سنت و آثار سلف صلح باشد و چون باین اعتقاد با چهره شاهد ایمان نورانی
 گردد و طالب نجات را باید که تقوی و برهنه کاری و ترسکاری که اساس جمله اعمال و ملاک جمیع احوال
 در پیش گیرد و در هر کاری که نصیب للعین دارد بران بنیاد نهد و ازان انحراف نه و زود آیات دال بر
 فضیلت تقوی زیاده بر یک نیمی صد است و در پیل آبی ازان امر تقوی است و در خصال خیر هیچ
 اکثر الذکر و الثناء از تقوی نیست و در احادیث صحیحین بسیار تفصیل خیر در تقوی وارد شده و گرامی تر
 مردم نزد خداست که شسته ترست و او تعالی محب دلی و مزنی و مزکی و ناصر و حامی اوست حسن
 مآب و خیر عاقبت ادرامی است و بهشت برای او و عودت و تقوی لباس خیر است و خیر زاد تقوی

و تقوی شرط و سبب ثبوت و دفع اعداء و امداد و منفعت و رحمت و تکفیر سیئات و فتح برکات
و دفع درجیات و موجب تفرقه در میان حق و باطل و خروج از مضائق و حصول رزق از آنجا که
گمان نباشد هست در هم موجب اعظام اجر و اصلاح عمل و فلاح حال و شکر و احوال و در مرتبه نخست
حق تعالی مومنان را امر کرده که در تقوی تعاون یکدیگر کنند و امر را می فرموده و تمام اولین و
آخرین بیان وصیت کرده شده اند پس باگرد عوی طلب صادق است و نجات آخرت و سلوک
سبیل حق پیش نهاد خاطر عاشق تقوی و واد و فریفته آن باید بود و چون یکدیگر هیچ چیز از آن مانع نشود
مگر جن و انس بر خلاف آن جمع شوند شیطان دشمن قوی انسان است اینی باز تسویات و
جز بتوسل کتاب و سنت میسر نیست و نفس اماره خادم شیطان است هر طریقت کاوی خواهد میگردد
و آدمی را بصورت تقوی دلالت کرده از معنی آن بیگانه میسازد و چنانکه حال اکثر عریان شاهجهاد است
پس خنک کسی است که خود را از دام مکان شیطان و نفس و اربابند و معنی تقوی را خوب بشناسد
تا استغاثش باسانی دست بهم دهد معنی تقوی در لغت پرستگار است و در شریعت معنی خاص و عام
هر دو دارد اول صیانت و اجتناب از مضرات و مآخزات است و این نقصان و زیادت
نی پذیرد و آدمی آن احتراز کردن از شرک و انواع آنست که موجب تابید در نار باشد و آنگاه
آن تنزه از چیزی است که عاقل میسر مالک الی الله و انقطاع او از حق تعالی باشد و همین است مراد
در قوله تعالی **قَالَ اللَّهُ سَبَّحْتَ بِحَمْدِهِ** و در صیانت نفس است از آنچه بدان ستم عقوبت شود
قول باشد یا فعل ترک باشد یا اخذ و این در شرح مشهور است و نزدیک طلاق و عدم قرینه بین
مراد باشد و درین اجتناب که بازل لازم و در صفا رنگونه اختلاف است و حاصل نمی شود تقوی مگر
اجتناب از منکرات و نیات و اعیان عرفات و مآخزات و این منکرات و معروفات
به یک احتیاط تعلق دارد و آنست که بناد بینی چشم نکشاید و بنا شنیدی گوش نهند و ناگرفتن
به دست بگیرد و ناخوردنی نخورد و نا شنیدی نه آشامد و مالایسته نگوید و رادنا رفتن نه پوید و پاپوشیدن
در پشت و سجده تا کردنی نه کند و فرج را در حرام استعمال نماید و قس علی ذلک و اعظم مواضع منکرات

قلب است که بقسا و وی تمام بدن فاسدی شود در اصلاح وی هم اشیاء است و اعضا صحت می یابند
 و قسا و وی با خلاق مسیئیه است و صلاح او با خلاق حسنه هر امر قبیح را با حسن که مقابل او است
 مبدل یا بد ساخت کفر یا ایمان و نفاق را با خلاص و غضب را بر ضا و نخل را بچود و صحت
 طبع را بلینت و اشتغال بغير را با اشتغال بحق و علی هذا القیاس نحو منکله چون در هر کار تقوی
 مد نظر شده رفته رفته این منکرات مبدل با معروفات شود و مفضل نه مومنه بصفت محموده و
 افعال قبیحه با اعمال حسنه و مفاسد بصلاح تبدیل یابد و تکلیف بفضائل و تخلف از رذائل صورت گیرد و
 اشتغال بغير اندک اندک رو کمی آورده اشتغال بحق بجای آن نشیند تا آنکه قلب بالکلیه از
 خیال غیر صافی گردد و ما سوای حق از دل فراموش شود و بکلیه مانی آن عالمی جناب گردد و در وقت
 دریک معرفت حقیقی بر دل وی بکشاید و آنچه بطریق علم معلوم کرده بود کشف رشو و عیان نماید
 استدلالات بها است گردد و از علم معلوم رسد و آنچه در کتاب دست است مائل تر شود و
 اعتقاد و تحقیقش روی در ترقی نهد و از بیعت و محدث و اهل آن انحراف در زد و شکاک
 بقرآن و حدیث در هر نیک و بد آید و شد کند و گوش بر سخن کسی که سر نواز قول و فعل رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت داشته باشند نهد و همه تن مجوات تابع گردد و نور علی نور شود
 و اویم هزار گنج مقصود نشان بدگر ما زیدیم تو باری برسی + و بالله التوفیق و بنسج دعواتنا
 ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه و من تبعهم حقیق

خاتمه الطبع تنبیه فکر شاعران بر ناظم ساحر مولوی حکیم حافظ سید اعظم حسین
 سلمه الله تعالی

یگانة خدای استی آرای مستی ز دای را که دین و دانش بهم آینه است همه منت پرزیر پیوسته
 پاسگزاریم و گدای رسول جهان افروز ظلمت سوز را که نیک و بد از هم جدا کرده است حلقه گدایش
 در هر لباس و غاشیید بر دوش بر ریزیم و هایلون گوهران آل اطمارش را که بر جاده حق پرست

قدیمها مشهوره و جانها افکارند و سر پاخته اند از روی درستی اعتقاد پیشوای هر دو مسلک گرفتار
 و بزرگی نهادن جماعه جان نثارش را که در بزمهای کبرنگی بساطها انداخته و فیضها انداخته
 و کارها ساخته اند یا استواری نیند جست بهنای علم و عمل نیز گرفته ایم حقیقی از قیاس افزون بر آن
 معراج منزل و درودی اتان داده بیرون برین قدمه نژادان و صحبت گزینان منازل باد و باران
 بدین عقیده نیستن تا مردن دل معتقد و زبان قائلن باد سپس پوشیده نیست که تازه سر و برگ
 حق بینی و حق شناسی که دیده و دل ازان تمثیل گوی هم آید و خود آزان نور دینش و مر این مایه و
 دانش افزاید ترتیب داده اند و تا مطلوب خاطر بی رحمت طلب آسان میتوان برود بسبیل
 و تقش نهاده اند همانا که یقین آید در پرستان را استواری در همه تحقیق آراسته آمد و
 کتابی که بر عقائد حق آگاهان آگهی بخشد بصد تمذیب پیراسته متن عربی عقائد نسفی با الفا
 شرح داده بعینه الرائد من شرح العقائد ناسیده شد و در بابی سلی جمالی در از شرحگان تازی بنام
 ساسر اصفهانی در چشم و لباس طرزیان در بر کشیده شد پیش ازین در مطبع نقاشی بگل و نوب
 رخ افروخته بود و گرد با گرد و آشنایان علم و فن بهره ازان انداخته اما از بسیاری طلب کاینک
 یک نسخه ازان نادر بوده نیست لاجرم خیل از دور درستان هنوز بدیرایش مسرت آشناتر اند و
 تشتی از نزدیکان یاد رکش همچنان سردر هوا نظر برین کشش و خواهش بغرمان عنایت عنوان
 حضرت مولف فرخنده کیش اقادت اندیش آرزو پزیر آرمندان روزگار حاجت روا
 ستندان امید و ارغمایت شیوه رحمت پرور محاسن پیشه احسان گستر نام اعلی خطاب
 ششوار نصرت رکاب فرقدان پایبستری سایه عطار دآثار خورشید و یار سنت رشتی حضرت
 منش هایون القاب معلی جناب و الاجاه امیر الملک نواب سید محمد صدیق حسن خان
 بهادر دام له الحمد و التفاضل خواندین نزدیکی همین مملکت رانی و سلطان نشانی بانوی کشوریان
 به الت بارگاه روشن ضمیر روشنگر نظیر فیسان نوال حاتم همال سکندر سامان فریدون فرمان
 سعادت پسند سیادت پویند علیا حضرت عالی علم جناب نواب شاه جهان سید محمد


کردن آفت انڈیا رئیس دلاور اعظم طبقہ اعلیٰ ستارہ ہندو کرسیہ ہوپال انا صاحبہ العبد الاعمال مقیم عالم گمان
فاضل اجل مخزن علوم معدن فہم مولانا مولوی محمد عبدالحق سید اللہ تعالیٰ مد نظر ثانی غم زانہ روشن نظر علامہ
عالی گمراہ شیخ محمد سعید ابو الحسن سید نور الفقاہ احمد حامد اللہ الاحمد و کتابت محمد عبدالرحیم لکنوی سید اللہ تعالیٰ
باواریت ماہر کتاب و سنت حائز مزایای علم و حکمت کاروان امانت نشان مولوسے محمد
برمیع الزمان اعانتا النان در طبع صدیقی تشریف طبع ثانی در برش کردہ شد و رزوی
ہوخواہان حق جوئی و طالبان حقیقت طلب بر آوردہ شد فقط


تاریخ طبع ثانی کتاب مستطاب بغیۃ المراد من شرح العقائد

نمی بیند شبانی بیش کار و بار سلطانی
بکاخ بر ترش عبوق نبشیند بدربانی
چراغ نقل روشن کرد از انوار یزدانی
ببادارش متن غور و سنی جلا کنسانی
نظاش در قلم و داد فرمان سلیمانی
ز پامالش بر فتن خاک می بالد بیستانی
بخلق و لغوازش برہمن گیر مسلمانے
قبا بر نازک اندامش کند در رزم مختانے
دہدر گفتگو مارا نصیحتا کے لغاتے
نگہ روی اور روشن چو تار شمع نورانی
بہاران بگرد بر دشمنش بر طبع آبانے
نگیر و بیچ کار سے جز کرم از میر سامانے
بر وحش قدسیان را از صفا پیوند روحانی

امیر الملک و الایجاد نازم کز خدا دانے
بخیلی موکبش جزا کمر بند دبیر سنگے
ایغ حقل زد و در غم اشراق فلامطونے
بتشریفش قماش سروری یکدست دارانے
قبولش بر ہنر زو غا زو اقبال ہشیدی
ز جوالاش بیدان ذرہ می تا بد بنا ہیدی
بہر جانفزایش وحشی آرامہ بر مالوسے
حیا بر شرمگین چشمش کند در بزم جلیبے
کند در خاشے غم در اہمہ محوق اندیشے
نفس از خوشے او شکنین بنگ باد فرودے
خزان در بر کشد در کشورش تشریف نور و دے
نداند بیچ غایت جز نوازش از نواستے
بر ویش مشتری را از ضیا پیمان بہتاجے

<p> نیا سایه چمن پیرا سے جنت انگل انشانے نفسا در گلو بند و سرو شان را که گریانی جهان را بنیسد و پچ پچ غمان از تنگ بیانی حبشش باز ماند بر فلک چون چشم قربانی که یک شاخه با از وی هفت تازم در جوانی که نام نامه با نتوان شردن از سر جوانی که طغرای قبول حق مرا ناکرد عنوانی کشاید بنیسه بنده اسما حدیوانی ز شد آتش بدان در وقت او هم دیوانی دو اندرینچه در خاکش نهال مسل ایلمنی و لائل جسد اعجازی مسائل جلد برهانی که زد پلو به سیما ی ثوابت در درختانے بهار گلشن شرح عقاب سال آن خواستے </p>	<p> پایا سے کہ آرا یلباط بزم در سیکتے بنگامے کہ در او را دباوی منخنس گردنہ سوانہشت تو سن بھر جوان میرسد اما دم ندمش اگر ہرام خود سوی زمین بنیسد معیہ علم ناپیدا کنارش و ستے دارد خروج پایہ آلیف و تصنیفش بدان سنجی کتابی در عقاب نیستہ الائم ز خود وارد نقالی اسد کتابے آگہی آمو کرد بنیش بانوا یقین روشن چراغی شد کہ دانیان بیدارش اگر کس دیدہ دل را وہ آسے رو باد پیمان جبر و اختیار آورد دلائل بر مسائل بیش از پیش اندران دارد ہمین کاندرا باس طبع ثمانے جلوہ گر آمد </p>
---	--

	<p> محرکایان دم تا مر حال کتاب از خساور مؤلف در جهان باشد سریر آرای سلطانے </p>	
---	--	--

	<p> قال المصنف فی الام </p>
---	------------------------------------

روز جمعہ سوم رمضان ۱۲۸۴ در عشرہ کاملہ سبلدہ ہویال از تالیفش فراغ دست بہم داویر
 دست مؤلف فقیر صدیق بن حسن بن علی اکیدتی البخاری القوی عفا اللہ عنہ

صحت نامه بغیة الرانفی شرح العقائد

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۵	۵	گردین	گردین	۳۴	۲	مقلای	مقلای
۱۰	۳	بین	بین	۳۵	۱۳	سنت	سنت با
۱۱	۹	بذاته	بذاته	۳۶	۲۱	ودور	بودور
۱۳	۵	کریه	عموم کریه	۳۷	۸	عادات	عادت
۱۴	۲۰	نهایات	نهایات	۳۸	۳	بجبر	بجبر
۱۹	۵	بجمله	بجمله	۳۹	۹	کالوا	کالوا
۴۰	۲۱	مقدور	دومقدور	۴۰	۱۴	لا یشکل	لا یشکل
۲۰	۱	فلم	علم	۴۱	۱۵	قدما	قدما
۲۱	۲	کلمه	کلمه	۴۲	۴	بهمه	بهمه
۲۲	۲۱	ایمان	ایمان	۴۳	۲۱	ظاعت	ظان عا
۲۳	۲	بجمله	بجمله	۴۴	۴	افعال	افعال
۲۴	۱۶	دریخا	دریخا	۴۵	۲	شانی	شانی
۲۵	۱۴	رند	رند	۴۶	۵	شاستش	شاستش
۲۹	۱۰	ابن	ابن	۴۷	۶	در عربی و فارسی	در عربی و فارسی
۲۹	۲۱	حاریه	حاریه	۴۸	۱۴	این	این
۳۰	۶	روایات	روایات	۴۹	۲	احصنا	احصنا
۳۱	۶	ایه	ازایه	۵۰	۱۵	القیامة	القیامة
۳۲	۲	وجود	وجود	۵۱	۱۶	معلوم	معلوم
۳۳	۳	وجود	وجود	۵۲	۱۹	استوجه	واخرجه

صواب	خطا	سطر	صفحه	صواب	خطا	سطر	صفحه
علامات	علامت	۱۳	۱۰۰	سبک	بک	۲۰	۵۶
سوم	شوم	۱۶	۱۰۱	سابع	اچ	۲۱	"
کویه	کویه	۱۳	۱۰۲	تیز	تیز	۱۳	"
نظواهر	ظواهر	۲۰	۴	غیرتائب	غیرتائب	۱	۶۶
این	این	۲	۱۰۵	نشکند	نشکند	۶	۶۵
دعاه	دعاه	۱۵	۱۰۶	با آنکه	با آنکه	۸	۶۲
خبری	چیزی	۹	۱۰۸	و غلبه	و غلبه	۲	۶۶
عمرو	عمرو	۳	۱۰۹	بعلم	لعلم	۱۴	۸۱
ولکین	ولکینم	۱۵	۱۱۰	شوق و	شوق	۶	۶۳
روایاتی	روایتی	۱	۱۱۳	آحاد	احاد	۶	۸۳
آوردند	آرند	"	"	یبتغ	یبتغ	۱۲	۸۵
برشانی	براول	۱۰	"	جناب	اجاب	۱۱	۸۹
سرو	سرنو	۱۲	۱۱۸	خلافت	خفت	۱۵	۹۰
پزیرفته	پزیرفته	۳	۱۱۹	توانند	توانند	۱۴	۹۲
فی	سن	۱۰	۱	عبدی منظر غیر	علیه منظر غیر	۹	۹۲
وقدان	فرقلوان	۱۴	"	انتقای	انتقالی	۱۱	"
	تمت			فاجر	فاجر	۱۶	۹۵